

A Comparative Study of the Issue of the Inseparability of Right and Obligation from the Perspectives of Höfeld and Ayatollah Martyr Motahhari

Seyyed Mohammad Mehdi Nabavian¹

Seyyed Mahmoud Nabavian²

(Received on: 2025-05-27; Accepted on: 2025-07-29)

Abstract

One of the controversial issues among philosophers of right is the relationship between right and obligation; that is, whether the connection between right and obligation is accidental and therefore subject to obsolescence, or whether there is an inseparability between them? And if there is an inseparability, is it a conceptual, or a concrete and external (or objective) one? Also, is every right necessarily accompanied by an obligation, or are only some rights accompanied by an obligation? Among the thinkers who have addressed this intellectual challenge, “Höfeld” as one of the prominent and authoritative figures in the Western world, and “Ayatollah Martyr Motahhari” as one of the prominent figures in the Islamic world, are two thinkers who seriously and meticulously addressed the elucidation and examination of this issue. The present article, using an analytical-descriptive method, seeks to elucidate, compare, and conduct a comparative analysis of the views of Höfeld and Ayatollah Martyr Motahhari regarding the issue of “the inseparability of right and obligation” and ultimately concludes that while these two thinkers share commonalities in the principles of the issue of the inseparability of right and obligation, they have significant differences in the elucidation and examples of the issue.

Keywords: Right, Obligation, Inseparability, Höfeld, Ayatollah Martyr Motahari

1. Assistant Professor, Department of Islamic Philosophy and Theology, University of Qom, Qom, Iran
(Corresponding Author) – smm.nabavian@yahoo.com

2. Associate Professor, Department of Philosophy, Imam Khomeini Educational and Research Institute, Qom, Iran – sm.nabavian@yahoo.com

بررسی تطبیقی مسئله تلازم حق و تکلیف از دیدگاه هوفلد و شهید مطهری

سید محمد مهدی نبویان^۱

سید محمود نبویان^۲

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۳/۰۶؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۵/۰۷]

چکیده

یکی از مسائل بحث‌برانگیز در میان اندیشمندان فلسفه حق، رابطه حق و تکلیف است؛ بدین معنا که آیا ارتباط حق و تکلیف، ارتباطی اتفاقی و در نتیجه، قابل زوال است یا آنکه میان حق و تکلیف، تلازم برقرار است؟ و در صورت تلازم، آیا تلازم آن‌ها مفهومی است یا مصداقی و خارجی؟ همچنین، آیا هر حق مستلزم تکلیف است یا تنها برخی حق‌ها مستلزم تکلیف‌اند؟ در میان اندیشمندانی که به این چالش ذهنی پرداخته‌اند، «هوفلد» به عنوان یکی از چهره‌های برجسته و مرجع در جهان غرب و «شهید مطهری» به عنوان یکی از چهره‌های برجسته در جهان اسلام، دو اندیشمندی هستند که به صورت جدی و دقیق به تبیین این مسئله و بررسی آن پرداختند. مقاله حاضر با روش تحلیلی-توصیفی درصدد تبیین، مقایسه و بررسی تطبیقی دیدگاه هوفلد و شهید مطهری درباره مسئله «تلازم حق و تکلیف» است و در نهایت به این نتیجه می‌رسد که این دو اندیشمند هرچند در اصول مسئله تلازم حق و تکلیف با یکدیگر اشتراکاتی دارند، در تبیین مسئله و مصادیق آن اختلافات مهم دارند.

واژگان کلیدی: حق، تکلیف، تلازم، هوفلد و شهید مطهری

۱. استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه قم، قم، ایران (نویسنده مسئول) smm.nabavian@yahoo.com

۲. دانشیار گروه فلسفه، موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره)، قم، ایران sm.nabavian@yahoo.com

مقدمه

مسئله حق، یکی از مسائل بنیادین برای بشر است که در این عصر، بسیار گسترش یافته و در قلمرو امور اجتماعی به ویژه در سپهر سیاست و حقوق و اخلاق، کانون توجه اندیشمندان قرار گرفته است. انسان امروز، عصر خود را عصر حق نامیده و خود را مُحق می‌داند. پیچیدگی‌های زندگی اجتماعی و نیز وجود کشمکش‌ها و تزاخم‌های گوناگون میان افراد با یکدیگر، افراد با حکومت‌ها، و نیز حکومت‌های مختلف با یکدیگر موجب شده است که سخن از حق و تکلیف به یکی از رایج‌ترین و پراهمیت‌ترین مسائل نزد انسان معاصر تبدیل گردد؛ به گونه‌ای که انسان‌ها به صورت گسترده در زندگی خود از واژه‌های حق و تکلیف بهره می‌برند. از این رو، مسئله حق و تکلیف به یکی از مسائل مهم زندگی انسان معاصر تبدیل شده است.

رابطه حق و تکلیف، یکی از مسائل بحث‌برانگیز در میان اندیشمندان فلسفه حق است؛ بدین معنا که آیا حق و تکلیف، دو معنا هستند یا یک معنا؟ و در صورت تغایر معنایی، آیا حق و تکلیف، مرتبط با هم‌اند یا بیگانه از هم؛ یعنی آیا ثبوت حق برای یک موجود، با ثبوت تکلیف مرتبط است یا نه؟ در صورت ارتباط، آیا ارتباط حق و تکلیف، ارتباطی اتفاقی و در نتیجه، قابل زوال است یا آنکه میان حق و تکلیف، تلازم برقرار است؟ و در صورت تلازم، آیا تلازم آن‌ها مفهومی است یا مصداقی و خارجی؟ همچنین، آیا هر حقی مستلزم تکلیف است یا تنها برخی حق‌ها مستلزم تکلیف‌اند؟

درباره ارتباط حق و تکلیف، دیدگاه‌های متعددی وجود دارد و اندیشمندان اسلامی و غربی، آرای متعددی درباره حق و تکلیف بیان کرده‌اند که با مراجعه به پیشینه این بحث به این نتیجه می‌رسیم که مهم‌ترین آن‌ها سه دیدگاه است:

دیدگاه اول، اتحاد حق و تکلیف که براساس آن، حق و تکلیف اساساً دو چیز نیستند تا تلازم یا عدم تلازم میان آن‌ها مورد بحث قرار گیرد؛ بلکه یک چیز بوده و متحد با هم‌اند. در

میان اندیشمندان غربی، آستین^۱ معتقد است حق، همان تکلیف مرتبط به آن است (see: Carl Wellman, 2001, p.1500) و میل^۲ نیز بر آن است که حق اخلاقی، همان تکلیف اخلاقی است؛ به عنوان مثال، حق پرسشگر برای اینکه به او سخن راست گفته شود، همان تکلیف پاسخ‌دهنده برای پاسخ صادقانه است (see: Carl Wellman, 2001, p.1500). دیدگاه دوم، تلازم مفهومی حق و تکلیف است که براساس آن، هرچند حق و تکلیف، اتحاد ندارند؛ اما با یکدیگر تلازم مفهومی دارند و مفهوم آن‌ها متلازم است و تلازم مفهومی حق و تکلیف بدین معناست که حق و تکلیف در مفهوم یکدیگر دخیل هستند، به نحوی که تصور یکی مستلزم تصور دیگری است؛ مانند تصور مثلث که مستلزم تصور سه ضلع بودن است و با آن تلازم مفهومی دارد. از این رو، در نظریه تلازم مفهومی حق و تکلیف، تصور حق، مستلزم تصور تکلیف و تصور تکلیف، مستلزم تصور حق است. در میان اندیشمندان اسلامی، مصباح یزدی درباره حق در اصطلاح حقوق (مصباح یزدی، ۱۳۸۴: ص ۲۹-۳۰؛ مصباح یزدی، ۱۳۸۶: ج ۱، ص ۷۲، ۱۵۲؛ مصباح یزدی، ۱۳۸۶: ج ۲، ص ۳۶، ۱۰۸) و جوادی آملی درباره حق در اصطلاح فقه (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ص ۲۴-۲۵) چنین دیدگاهی ابراز کردند و در میان اندیشمندان غربی رز^۳ حق را به گونه‌ای تعریف کرده است که تلازم با تکلیف در آن مندرج است؛ به عقیده او، یک فرد هنگامی دارای حق است که با قطع نظر از اشیای دیگر، سود او بتواند دلیل کافی برای توجیه تحمیل تکلیف بر دیگری یا دیگران باشد (See: Joseph Raz, 1986, p.166). والدرون^۴ نیز معتقد است حق، ادعایی مشروع^۵ است که صاحب آن بر ضد دیگران طرح می‌کند؛ بنابراین به عقیده

1. John Austin.

2. John Stuart Mill.

3. Joseph Raz.

4. Jermy Waldron.

5. Legitimate claim.

والدرون، در کاربرد اصلی معنای حق، سه امر مندرج است: اول آنکه، دیگران مکلف اند تا صاحب حق را از حقش باز ندارند؛ دوم، هدف این تکلیف، ارتقا یا پشتیبانی از برخی منافع صاحب حق است و سوم، صاحب حق نباید برای اصرار بر حق خود و نیز تکلیف دیگران، احساس خجالت کند (Jerney Waldron, 1993, p.575-576).

دیدگاه سوم، تلازم مصداقی حق و تکلیف است که براساس آن، هرچند حق و تکلیف اتحاد ندارند و از نظر مفهومی نیز متلازم نیستند؛ اما تلازم مصداقی دارند و مصادیق خارجی آن‌ها ملازم هم است؛ یعنی تحقق خارجی یکی، مستلزم تحقق خارجی دیگری است؛ به گونه‌ای که تحقق خارجی حق مثلاً، مستلزم تحقق خارجی تکلیف یا تحقق خارجی تکلیف، مستلزم تحقق خارجی حق است. تلازم مصداقی حق و تکلیف همان چیزی است که غالباً مورد بحث اندیشمندان قرار می‌گیرد و اندیشمندان درباره آن به بحث و گفت‌وگو می‌پردازند. هوفلد و شهید مطهری دو اندیشمندی هستند که به این دیدگاه متمایل شدند.

درباره دیدگاه هوفلد در مسئله تلازم حق و تکلیف، نوشته‌هایی وجود دارد؛ از جمله: مقاله «تبیین حق از نگاه هوفلد» اثر محمد حسین طالبی و سید مصطفی حسینی نسب؛ و مقاله «نزاع اراده‌گرایان و سودگرایان در مفهوم حق» اثر جعفر شفیعی سردشت. همچنین درباره دیدگاه شهید مطهری به صورت اجمالی تحقیقاتی صورت گرفته است؛ از جمله نوشته «رابطه حق و تکلیف از دیدگاه شهید مطهری» در مرکز پژوهش‌های اسلامی صداوسیما جمهوری اسلامی ایران که در سایت خبرگزاری فارس منتشر شده است.

با این حال، منبعی در مقایسه و تطبیق این دو اندیشمند یافت نشد؛ بنابراین مقاله حاضر از این جهت نوآوری دارد.

پس از بیان مقدمه و پیشینه مسئله، به معناشناسی واژگان اصلی و پس از آن، تبیین اجمالی از دیدگاه هوفلد و شهید مطهری و سپس به بررسی تطبیقی آن‌ها می‌پردازیم.

معناشناسی

برای فهم دقیق مسئله لازم است واژگان کلیدی و تأثیرگذار یعنی واژه‌های حق، تکلیف و تلازم به صورت دقیق تعریف شوند.

حق

حق در لغت به معانی گوناگونی به کار رفته است که از جمله آن‌ها می‌توان به: صحیح، ثبوت، صدق، وجوب، آشکار، مخالف باطل، یقین و محکم (ر.ک: فراهیدی، ۱۴۰۹ق: ج ۳، ص ۶؛ ازهری، ۱۴۲۱ق: ج ۳، ص ۲۴۱؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ج ۱۰، ص ۴۹؛ جوهری، ۱۳۷۶ق: ج ۴، ص ۱۴۶۰-۱۴۶۱) اشاره کرد. البته در اینکه استعمال واژه حق در این معانی به صورت اشتراک لفظی است یا اشتراک معنوی، اختلاف نظر وجود دارد.^(۱) در میان اندیشمندان غربی نیز هرچند برخی معتقدند، واژه حق بر هیچ معنایی دلالت نمی‌کند و به هیچ موجود فیزیکی یا حتی ذهنی و تخیلی نیز اشاره ندارد (See: Alan R. White, 1985, pp.2-3)، اندیشمندان بسیاری به معناداری واژه حق تصریح و برای حق، معانی متعددی بیان کرده‌اند. ایشان حق^۱ را گاهی به صورت وصفی (یعنی وقتی که صفت رفتار قرار می‌گیرد و به معنای صادق، صحیح و اخلاقاً خوب است)، به کار می‌برند و گاهی آن را به صورت اسمی و به معنای چیز درست یا ادعای مناسب یا قانونی، و گاهی نیز به صورت قیدی و به معنای دقیقاً و کاملاً و تماماً، و گاهی نیز به صورت فعلی و به معنای تصحیح و تنظیم و تعمیر به کار می‌برند (See: William Morris, 1973, p. 1118; Bbc English, 1993, p. 965; Random house, 1996, p. 1656).

اما حق در اصطلاح که معادل واژه «Right» در زبان انگلیسی است - نه Law و نه Juris-prudence^(۲) - به معنای امتیازی است که صاحب حق، واجد آن است.^(۳) برای نمونه،

1. Right.

وقتی می‌گوییم: «صاحب ملک، حق استفاده از ملک خویش را دارد» به معنای آن است که او دارای این امتیاز است که می‌تواند از ملک خویش استفاده کند. مقصود از امتیاز نیز اختصاص یا خصوصیت^(۴) است؛ بنابراین معنای آن جمله، این است که صاحب ملک دارای این خصوصیت است که می‌تواند از ملک خویش استفاده کند؛ ولی دیگران چنین خصوصیت و امتیازی را ندارند؛ به بیان دیگر، امتیاز و اختصاص استفاده از آن ملک برای صاحب ملک ثابت است. همچنین هنگامی که می‌گوییم: «انسان‌ها حق آزادی بیان دارند» به معنای آن است که انسان‌ها واجد امتیاز آزادی بیان هستند و امتیاز آزادی بیان برای آن‌ها ثابت است.

تکلیف

تکلیف در لغت به معنای الزام بر امر دارای مشقّت است (ر.ک: جوهری، ۱۳۷۶ق: ج ۴، ص ۱۴۲۴؛ ابن اثیر، ۱۳۶۷: ج ۴، ص ۱۹۶؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ج ۹، ص ۳۰۷)؛ اما در اصطلاح، الزام بر انجام دادن فعل یا ترک فعل است. از این رو، می‌توان تکلیف در اصطلاح را مدلول «Duty» دانست. البته مقصود از «الزام» در معنای اصطلاحی تکلیف، معنای خاص آن یعنی صرف حکم وجوبی یا تحریمی نیست؛ بلکه معنای عام آن یعنی اصل الزام و تکلیف، مورد نظر است که شامل حکم وجوبی، تحریمی، استحبابی و کراهتی می‌شود.

تلازم

تلازم در لغت از ریشه لزوم و به معنای همراهی دائمی و عدم انفکاک دوشیء از یکدیگر است (ر.ک: ابن فارس، ۱۴۰۴ق: ج ۵، ص ۲۴۵؛ ابن درید، ۱۹۸۸م: ج ۲، ص ۸۲۶). اما در اصطلاح، تلازم یک معنای عام دارد و یک معنای خاص. معنای عام تلازم، عدم جدایی

دو شیء از یکدیگر است؛ خواه میان آن‌ها اقتضاء و علیت باشد یا خیر (ر.ک: صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱م: ج ۱، ص ۱۰۶)؛ اما معنای خاص تلازم، عدم جدایی دو شیء از یکدیگر است؛ به نحوی که میان آن‌ها اقتضاء و علیت برقرار باشد؛ به گونه‌ای که یا یکی از آن‌ها علت دیگری بوده یا هر دو معلول علت سوم باشند (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱م: ج ۱، ص ۲۴۰). در محل بحث، معنای عام تلازم مورد نظر است.

شایان ذکر است اولاً هرچند واژه تلازم، مصدر باب تفاعل است و دوطرفه بوده و به معنای مشارکت دو طرف در فعل مورد نظر است (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۷۳: ص ۱۸۲-۱۸۳؛ مدرس افغانی، ۱۳۶۵: ج ۱، ص ۱۲۲). اما مقصود از این واژه در بحث حاضر، رابطه دوطرفه میان حق و تکلیف نیست؛ بلکه اصل استلزام یا لزوم میان حق و تکلیف مورد نظر است؛ یعنی چنین نیست که اصل استلزام یا لزوم یکی بر دیگری مسلّم انگاشته شود و محور بحث، رابطه دوطرفه میان حق و تکلیف باشد، بلکه مقصود از تلازم در عنوان بحث، اصل لزوم میان حق و تکلیف است، به این معنا که آیا اساساً میان حق و تکلیف، رابطه لزومی برقرار است یا خیر؟ آیا تکلیف، لازمه حق است یا خیر؟ و نیز آیا حق، لازمه تکلیف است یا خیر؟ ثانیاً مقصود از لزوم حق و تکلیف، لزوم مفهومی نیست؛ به نحوی که حق و تکلیف در مفهوم یکدیگر دخیل بوده و تصور یکی، مستلزم تصور دیگری باشد (زیرا با توجه به تعریف حق و تکلیف، مفهوم آن‌ها با یکدیگر ملازم نیست و آن‌ها با هم تلازم مفهومی ندارند)؛ بلکه لزوم مصداقی و خارجی است؛ به گونه‌ای که مصادیق خارجی آن‌ها ملازم هم بوده و تحقق خارجی یکی، مستلزم تحقق خارجی دیگری است.

تبیین دیدگاه هوفلد در مسئله تلازم حق و تکلیف

«وسلی هوفلد»^۱ حقوق‌دان و فیلسوف آمریکایی، نقش بسیار مهم و قابل توجهی در مسئله

1. Wesley Hohfeld (1879-1918).

تلازم حق و تکلیف داشته است که بزرگ‌ترین نقش او، تقسیمی است که وی برای واژه حق بیان کرده است. تقسیم هوفلد، مورد توجه اندیشمندان زیادی قرار گرفته است.

از نظر هوفلد، بسیاری از مشکلات حقوقی در حوزه نظر و عمل، از بی توجهی نسبت به کاربردها و اقسام مختلف حق ناشی شده است؛ از این رو، او با نگارش دو مقاله هم‌نام که پس از مرگش در قالب کتابی با نام مفاهیم بنیادین حقوقی^۱ (۱۹۱۹م) جمع‌آوری شدند، کوشید راه حلی صحیح برای مشکلات حقوقی بیان کند. تقسیم ارائه شده توسط هوفلد، با استقبال گسترده‌ای روبه‌رو شد؛ به گونه‌ای که امروزه بسیاری از مباحث درباره حق، و رابطه حق و تکلیف، ناظر به تقسیم هوفلد مطرح می‌گردد؛ از این رو، تقسیم او از حق و تبیینش درباره رابطه حق و تکلیف، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

از نظر هوفلد، واژه «حق»^۲ برای توصیف چهار گونه مختلف از روابط حقوقی به کار می‌رود: حق ادعا، حق آزادی، حق قدرت و حق مصونیت. در ادامه به توضیح این چهار حق می‌پردازیم:

۱) حق ادعا^۳

در نگاه هوفلد، این نوع از حق معنای دقیق حق و مهم‌ترین آن است. در توضیح حق ادعا می‌توان با این مثال آغاز کرد: فرض کنیم دو نفر با هم قرارداد^۴ می‌کنند که یکی (الف) زمینی را در ازای پول به دیگری (ب) بدهد، در اینجا شخص الف حق دارد پول را از شخص ب دریافت و آن را از او مطالبه کند؛ و در مقابل، شخص ب نیز مکلف است پول را به شخص الف پرداخت کند. همچنین، شخص ب حق دارد زمین را از شخص الف دریافت کرده و

1. Fundamental Legal Conceptions.

2. Right.

3. Claim-right.

4. (quasi-contract) داد و ستد ارفاقی.

آن را مطالبه کند و در مقابل، شخص الف مکلف است زمین را به شخص ب تحویل دهد. در این مثال، دو حق ادعا وجود دارد. هم شخص الف، حق ادعا درخصوص دریافت پول دارد و هم شخص ب حق ادعا درخصوص دریافت زمین دارد و درازای این دو حق، دو تکلیف نیز وجود دارد؛ یعنی درازای حق ادعای شخص الف، شخص ب مکلف است پول را به الف بپردازد و درازای حق ادعای شخص ب، شخص الف مکلف است زمین را به ب تحویل دهد (Hohfeld, 1919, p.36-38).

امتیاز اساسی این نوع حق از انواع دیگر، آن است که متعلق حق در حق ادعا، طلب چیزی از دیگری است و صاحب حق در حق ادعا، حق دارد چیزی از دیگری بخواهد و به اصطلاح، حق مطالبه از دیگری را دارد و البته، دیگری نیز مکلف به انجام آن است؛ بنابراین حق ادعا، همیشه مستلزم تکلیف دیگری بوده و بدون تکلیف دیگری قابل فرض نیست (See: Jones, 1994, p. 14).

۲) حق آزادی^۱

حق آزادی را که هوفلد آن را «امتیاز»^۲ و حق در معنای ضعیف و عمومی آن می‌داند (Hohfeld, 1919, pp. 38-39, 42)، می‌توان با این مثال توضیح داد که اگر فردی مالک زمینی است که مالکیت وی به لحاظ قانونی معتبر است، او می‌تواند هر زمان و تحت هر شرایطی که بخواهد وارد زمین شود و هیچ فرد یا نهادی نمی‌تواند او را مجبور به ترک زمین کند؛ از این رو، مالک این زمین امتیازی ویژه دارد که افراد دیگر آن را ندارند و آن امتیاز این است که هرگاه اراده کند، می‌تواند وارد زمین شود و خواست دیگران بر ترک زمین نیز تکلیفی برای او نسبت به ترک زمین ایجاد نمی‌کند؛ زیرا مالک زمین دارای هیچ تکلیف

1. Liberty-right.

2. Privilege.

قانونی در برابر دیگران نیست تا از خواسته آنان پیروی کند. در اینجا صاحب زمین، حق آزادی دارد. حق آزادی، امتیاز ویژه فرد نسبت به فعل یا ترک فعل است، به نحوی که قانون، صاحب حق را بر انجام یا ترک آن فعل، مجبور نکرده باشد (ر.ک: طالبی و حسینی نسب، ۱۳۸۸: ص ۱۷۳).

با توجه به آنکه متعلق حق آزادی، فعل یا ترک شخص صاحب حق است نه مطالبه چیزی از دیگران، پس خود حق آزادی برای صاحب حق، موجب پدید آمدن تکلیف برای دیگران نیست. بنابراین، وقتی من حق آزادی نسبت به انجام فعلی را دارم، به معنای آن است که من تکلیفی نسبت به ترک آن فعل را ندارم، نه اینکه دیگران مکلف اند مانع انجام آن فعل از سوی من نشوند. برای نمونه، هر بازیکن فوتبال، حق آزادی دارد که به تیم رقیب گل بزند؛ ولی ثبوت حق آزادی برای آن‌ها به این معنا نیست که رقیب او مکلف است مانع گل زدن او نشود (Hohfeld, 1919, pp. 38-39, 42).

۳) حق قدرت^۱

حق قدرت، تواناییی است که قانون به یک فرد یا نهاد می‌دهد تا رابطه یا وضعیتی قانونی را ایجاد کند یا تغییر دهد یا از بین ببرد؛ مانند حق خرید و فروش، حق ازدواج، حق طلاق، حق اقامه به ارث گذاشتن اموال و حق رأی دادن (See: Hohfeld, 1919, p. 50; Wal-). (dron, 1984, p. 7; Heywood, 2004, p. 186).^(۵) مقصود از قدرت در حق قدرت نیز صرفاً توانایی قانونی است، نه توانایی بدنی یا ذهنی یا غیر آن (See: Hohfeld, 1919, p. 50)؛ بنابراین، ثبوت حق قدرت برای یک فرد، بر تصریح به آن در قانون وابسته است. برای نمونه، اگر من به اقتضای قانون، مالک خانه‌ای باشم، می‌توانم -یعنی حق قدرت دارم- آن

1. Power-right.

را به شخص دیگر بفروشم؛ یعنی نسبت خود (مالکیت) با آن خانه را از بین ببرم و نسبت شخص دیگر (خریدار) با خانه را که پیش از خریدن خانه، نداشت، تغییر داده و نسبت جدیدی به وجود آورم و او را مالک خانه گردانم.

متعلق حق قدرت، همچون حق آزادی، فعل خود صاحب حق است، نه مطالبه چیزی از دیگری. بنابراین حق قدرت نیز مستلزم تکلیف دیگری نیست؛ بلکه صرفاً مستلزم «در معرض بودن»^۱ است (See: Waldron, 1984, p. 7).

۴) حق مصونیت^۲

حق مصونیت عبارت است از مصون بودن در برابر قدرت دیگران؛ یعنی اینکه صاحب حق در معرض رفتار غیرقانونی دیگران نیست و دیگران نمی‌توانند (قدرت ندارند) روابط یا وضعیت قانونی او را تغییر دهند؛ از این رو حق مصونیت در برابر حق قدرت، و متضاد با در معرض تغییر بودن است (See: Hohfeld, 1919, p. 60). برای مثال، اگر من براساس قانون نسبت به خانه خود حق مصونیت دارم، بدین معناست که دیگران قدرت ندارند موقعیت من نسبت به خانه‌ام را تغییر دهند و مثلاً خانه‌ام را بفروشند؛ بنابراین من در معرض رفتار غیرقانونی آن‌ها نیستم. در نتیجه، هرگاه وضعیت قانونی شخص به لحاظ قانونی در معرض تغییر نباشد و دیگران نتوانند بدون خواست او، وضعیت قانونی‌اش را تغییر دهند، آن شخص حق مصونیت خواهد داشت و به لحاظ قانون، او مصون از تغییر وضعیت و رابطه خود است.

متعلق حق مصونیت، همچون حق قدرت و آزادی، فعل خود صاحب حق است، نه مطالبه چیزی از دیگری و حق مصونیت نیز همانند این دو حق، مستلزم تکلیف دیگری نیست.

1. Liability.

2. Immunity-right.

بنابراین، با توجه به تقسیم بیان شده از سوی هوفلد و با بررسی دیدگاه وی درباره چهار قسم حق، می‌توان به این نتیجه رسید که از نظر هوفلد در میان اقسام حق، تنها حق ادعا با توجه به آنکه ناظر به رفتار دیگری است و متعلق حق در آن، طلب چیزی از دیگری است، مستلزم تکلیف است. اقسام دیگر حق، با توجه به آنکه ناظر به رفتار خود صاحب حق هستند و متعلق حق در آن‌ها، فعل صاحب حق است - نه مطالبه چیزی از دیگری - مستلزم تکلیف نیستند. از همین نکته، دیدگاه هوفلد درباره «تلازم حق و تکلیف» به دست می‌آید.

تبیین دیدگاه شهید مطهری در مسئله تلازم حق و تکلیف

از سوی دیگر، شهید مرتضی مطهری^۱ نیز به عنوان یکی از اندیشمندان برجسته اسلامی با ژرف‌نگری خاص و ممتاز، مسئله حق و تلازم حق و تکلیف را مورد بررسی قرار داده و گونه‌های مختلفی از تلازم حق و تکلیف را مطرح کرده است.

حق از دیدگاه شهید مطهری، علاقه و رابطه خاص میان دو موجود است؛ به نحوی که اگر آن علاقه خاص وجود داشته باشد، حق نیز موجود است و اگر وجود نداشته باشد، حق موجود نیست (ر.ک: مطهری، ۱۳۸۹: ص ۵۱). این علاقه نیز همان اختیار ویژه‌ای است که صاحب حق دارد. اختیار نیز یا «تکوینی و حقیقی» است؛ مانند حق تکوینی کودک برای استفاده از شیر مادر برای رشد و تکامل (ر.ک: مطهری، ۱۳۸۹: ص ۵۳-۵۶؛ مطهری، ۱۳۶۸: ج ۱۹، ص ۱۵۸، ۴۵۰؛ مطهری، ۱۳۶۸: ج ۲۲، ص ۱۳۲؛ مطهری، ۱۴۰۳: ص ۲۴۲-۲۴۳)، یا «اعتباری و غیرحقیقی»؛ مانند حق تصرف در خانه شخصی (مطهری، ۱۴۰۳: ص ۲۴۰-۲۴۱؛ مطهری، ۱۳۸۲: ج ۳، ص ۲۷۳)، و براین اساس، حق به «تکوینی و اعتباری» تقسیم می‌شود.

۱. مرتضی مطهری (۱۲۹۹-۱۳۵۸ ش).

برای تبیین دیدگاه شهید مطهری دربارهٔ تلازم حق و تکلیف، لازم است اشاره کنیم که ایشان در مقام بیان این مسئله، گونه‌های مختلفی از تلازم حق و تکلیف را مطرح کرده است. در ادامه، به این گونه‌ها اشاره می‌شود:

(۱) تلازم حق و تکلیف

شهید مطهری در آثار مختلف خود، اهتمام ویژه‌ای به این نوع از تلازم حق و تکلیف داشته و در بیشتر موارد از آن بحث کرده است. براساس این گونه، هر موجود مکلفی که دارای حق است، تکلیف نیز دارد؛ یعنی هر موجود مکلف، افزون بر حق‌هایی که دارد، تکالیفی نیز بر دوش اوست که باید از عهدهٔ آن‌ها برآید؛ بنابراین چنین نیست که موجود مکلف فقط حق داشته باشد و هیچ تکلیفی نسبت به دیگر موجودات نداشته باشد. از سوی دیگر، هر موجودی که تکلیف دارد، دارای حق نیز هست و چنین نیست که موجود مکلف فقط تکلیف داشته باشد و هیچ حقی نداشته باشد. بنابراین، حق و تکلیف متلازم بوده و در کنار هم اند (ر.ک: مطهری، ۱۳۶۸: ج ۱، ص ۵۵۴؛ مطهری، ۱۳۶۸: ج ۲۱، ص ۲۱۱؛ مطهری، ۱۳۶۸: ج ۲۲، ص ۱۳۱-۱۳۲، ۱۳۴، ۲۳۲-۲۳۳؛ مطهری، ۱۳۸۹: ص ۵۹).

روشن است این صورت از تلازم حق و تکلیف تنها دربارهٔ موجودات مکلف صادق است و موجودات غیرمکلف، هرچند ممکن است حقی داشته باشند، تکلیف دربارهٔ آن‌ها بی‌معناست. همچنین خداوند نیز مشمول این صورت از تلازم حق و تکلیف نیست؛ زیرا خداوند تنها دارای حق است و هیچ تکلیفی در برابر هیچ موجودی ندارد (ر.ک: مطهری، ۱۳۶۸: ج ۱، ص ۷۱، ۸۲، ۵۵۴؛ مطهری، ۱۳۶۸: ج ۲۱، ص ۲۱۱-۲۱۲؛ مطهری، ۱۳۶۸: ج ۲۲، ص ۲۳۳-۲۳۴). البته خداوند بنا به لطف و فضل خویش، حقوقی را به نفع بندگان بر خود جعل کرده و خود را مکلف به رعایت آن‌ها دانسته است. برای نمونه، خداوند متعال در قرآن

کریم، یاری مؤمنان را تکلیف خود دانسته و فرموده است: «وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ» (روم: ۴۷). همچنین، پاداشی که خداوند خود را مکلف به اعطای آن کرده نیز چنین است (ر.ک: مطهری، ۱۳۶۸: ج ۲۲، ص ۱۳۵).

۲) تلازم حق و تکلیف

براساس این گونه از تلازم حق و تکلیف، ثبوت حق برای یک موجود، مستلزم ثبوت تکلیف برای موجود دیگر است و در مقابل، ثبوت تکلیف برای یک موجود، نشانه ثبوت حق برای موجود دیگر است (ر.ک: مطهری، ۱۳۶۸: ج ۲۲، ص ۱۳۱، ۲۳۳-۲۳۴). در گونه پیشین، ثبوت حق برای موجود مکلف، مستلزم ثبوت تکلیف برای خود همان موجود بود؛ اما در این گونه از تلازم حق و تکلیف، ثبوت حق برای یک موجود، مستلزم ثبوت تکلیف برای موجود دیگر است. البته یک نوع رابطه تنگاتنگ میان برخی موارد گونه اول با برخی موارد گونه دوم وجود دارد؛ زیرا وقتی براساس گونه اول می‌گوییم موجود دارای حق، دارای تکلیف نیز هست، کاشف از آن است که موجود دیگری وجود دارد که حقی بر عهده موجود اول دارد و موجود اول مکلف به انجام آن است. از این رو، ثبوت حق برای آن موجود، مستلزم ثبوت تکلیف برای موجود اول است و همچنین، ثبوت تکلیف برای موجود اول، نشانه ثبوت حق برای آن موجود است و چنین تلازمی همان گونه دوم تلازم حق و تکلیف است. شایان ذکر است نگارنده، عبارتی از شهید مطهری مبنی بر کلی بودن این نوع از تلازم نیافته است؛ یعنی اینکه آیا ثبوت حق برای یک موجود، همواره و در همه موارد، مستلزم تکلیف برای موجود دیگر است یا خیر، از عبارات ایشان به دست نمی‌آید. بنابراین این مسئله که شهید مطهری، ثبوت هر حقی را مستلزم ثبوت تکلیف برای موجود دیگر می‌داند یا خیر، برای نگارنده ثابت نشده است.

۳) تلازم حق و تکلیف

شهید مطهری برای تلازم حق و تکلیف، گونه دیگری نیز بیان کرده است و آن اینکه انجام تکلیف از سوی موجود مکلف، سبب می‌شود حق بالقوه او به حق بالفعل تبدیل شود. به اعتقاد ایشان، رابطه غایی میان موجودات، موجب ثبوت حق برای آن‌ها می‌شود؛ نظیر رابطه غایی میان زمین و انسان که چون در نظام تکوین، زمین برای انسان آفریده شده، حقی برای انسان بر زمین ثابت می‌شود؛ ولی حق انسان بر زمین، یک حق بالقوه است نه بالفعل و هنگامی به فعلیت می‌رسد که انسان به تکلیف خود در برابر زمین عمل کند. مقصود از فعلیت حق نیز استیفاء و استفاده بالفعل از حق است (مطهری، ۱۳۸۹: ص ۵۷-۵۸).

همان‌طور که از توضیح شهید مطهری معلوم است، این نوع از تلازم حق و تکلیف، مخصوص انسان‌های مکلف است؛ زیرا فقط درباره آن‌ها می‌توان گفت که حق بالقوه آن‌ها با انجام تکلیف به حق بالفعل تبدیل می‌شود و آن‌ها با انجام تکلیف می‌توانند از حق خود استفاده کنند؛ اما موجودات غیرمکلف، مشمول این صورت از تلازم حق و تکلیف نیستند و به تعبیری، حق آن‌ها همواره بالفعل است و برای استفاده از حق خود به انجام تکلیف نیاز نیست.

همچنین همان‌طور که از توضیح گونه سوم روشن می‌گردد، این نوع از تلازم حق و تکلیف، در واقع میان «فعلیت حق» و «انجام تکلیف» است، نه اصل ثبوت حق و تکلیف. به تعبیر دیگر، گونه سوم تلازم حق و تکلیف، اولاً، فعلیت حق است نه اصل ثبوت حق و ثانیاً، انجام تکلیف است نه اصل ثبوت تکلیف؛ بنابراین فعلیت حق (نه اصل ثبوت حق) ملازم با انجام تکلیف (نه اصل ثبوت تکلیف) است.

بر این اساس، شهید مطهری به سه گونه تلازم حق و اشاره کرده است. براساس گونه اول، هر موجود مکلفی که دارای حق است، دارای تکلیف نیز هست و هر موجودی که دارای

تکلیف است، دارای حق نیز هست. براساس گونه دوم، ثبوت حق برای یک موجود، مستلزم ثبوت تکلیف برای موجود دیگر است و ثبوت تکلیف برای یک موجود نیز نشانه ثبوت حق برای موجود دیگر است و براساس گونه سوم، انجام تکلیف از سوی موجود مکلف، سبب می شود حق بالقوه او به حق بالفعل تبدیل شود.

نگاه تطبیقی به مسئله تلازم حق و تکلیف از منظر هوفلد و شهید مطهری

پس از تبیین دیدگاه هوفلد و شهید مطهری در مسئله تلازم حق و تکلیف، به بررسی تطبیقی و مقایسه این دو اندیشمند می پردازیم و مسئله تلازم حق و تکلیف را به صورت تطبیقی از نظرگاه آن ها بررسی می کنیم. در این مسئله میان این دو اندیشمند، اشتراکات و اختلافاتی وجود دارد که در این بخش، اشتراکات و اختلافات آن ها را در قالب چند نکته بیان می کنیم.

پیش از بیان اشتراکات و اختلافات دیدگاه هوفلد و شهید مطهری، بیان این نکته لازم است که برای تلازم حق و تکلیف، انواع متعددی قابل فرض است که مهم ترین آن ها به قرار زیر است:

۱. «تلازم حق و تکلیف نسبت به فرد واحد در موضوع واحد»: انسانی که نسبت به یک موضوع دارای حق است، نسبت به همان موضوع دارای تکلیف نیز هست. برای نمونه، انسانی که نسبت به وجود خود دارای حق حیات و حق سلامت جسمانی است، نسبت به همان وجودش مکلف است که حیات خود را در معرض خطر قرار ندهد و به مسائل بهداشتی توجه کند و کار و تلاش کند تا از رشد جسمانی برخوردار گردد؛ چراکه قصور وظیفه در هر یک از این امور، سبب ضایع شدن حقوق او خواهد شد. از این رو، این انسان نسبت به حیات خود هم دارای حق است و هم دارای تکلیف (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۸: ص ۲۵۶-۲۵۸).

۲. «تلازم حق و تکلیف نسبت به فرد واحد در موضوع متعدد»: موجود مکلفی که نسبت به یک موضوع دارای حق است، همو نسبت به موضوع دیگر، دارای تکلیف هم هست؛ از سوی دیگر، موجود مکلفی که نسبت به یک موضوع دارای تکلیف است، همو نسبت به موضوع دیگر، دارای حق نیز هست. بسیاری از اندیشمندان به این نوع تلازم حق و تکلیف اشاره کرده‌اند و آن را پذیرفته‌اند (ر.ک: مطهری، ۱۳۶۸: ج ۱، ص ۵۵۴؛ مطهری، ۱۳۶۸: ج ۲۱، ص ۲۱۱؛ مطهری، ۱۳۶۸: ج ۲۲، ص ۱۳۱-۱۳۲، ۱۳۴، ۲۳۲-۲۳۳؛ مصباح یزدی، ۱۳۸۶: ج ۱، ص ۷۳؛ جوادی آملی، ۱۳۸۸: ص ۲۵۵).

۳. «تلازم حق و تکلیف یک فرد با حق و تکلیف فرد دیگر»: حق یک فرد با حق فرد دیگر و تکلیف یک فرد با تکلیف فرد دیگر متلازم است. برای نمونه، حق پدر و مادر با حق فرزند متلازم است؛ به این معنا که حق پدر و مادر در برابر فرزند، حق یک طرفه نیست؛ بلکه فرزند نیز در برابر آن‌ها دارای حق است. همچنین تکلیف پدر و مادر نیز متلازم با تکلیف فرزند است؛ به این معنا که تکلیف پدر و مادر در برابر فرزند، تکلیف یک طرفه نیست و فرزند نیز در برابر آن‌ها دارای تکلیف است. بر این اساس، حق هر یک با حق دیگری و تکلیف هر کدام با تکلیف دیگری متلازم است (مصباح یزدی، ۱۳۸۶: ج ۲، ص ۲۰-۲۱).

۴. «تلازم حق و تکلیف نسبت به افراد متعدد»: ثبوت حق برای یک موجود، مستلزم ثبوت تکلیف برای موجود دیگر است و در مقابل، ثبوت تکلیف برای یک موجود، نشانه ثبوت حق برای موجود دیگر است؛ بنابراین این نوع تلازم نیز دو طرفه است. برای نمونه، ثبوت حق طلبکار نسبت به دریافت بدهکاری، مستلزم ثبوت تکلیف بدهکار نسبت به پرداخت بدهکاری است؛ چنان‌که ثبوت تکلیف بدهکار نسبت به پرداخت بدهکاری، نشانه ثبوت حق طلبکار نسبت به دریافت بدهی است.

چنان‌که مشاهده شد، هم هوفلد و هم شهید مطهری به این نوع از تلازم میان حق و تکلیف اشاره کرده‌اند.

۵. «تلازم فعلیت حق و انجام تکلیف»: انجام تکلیف از سوی موجود مکلف، سبب می‌شود حق بالقوه او به حق بالفعل تبدیل شود؛ نظیر حق انسان بر زمین که حقی بالقوه است نه بالفعل و هنگامی به فعلیت می‌رسد که انسان به تکلیف خود در برابر زمین عمل کند و آن را انجام دهد. مقصود از فعلیت حق نیز استیفاء و استفاده بالفعل از حق است. پیش‌تر در تبیین دیدگاه شهید مطهری به این نوع تلازم حق و تکلیف اشاره شد.

پس از بیان انواع تلازم حق و تکلیف به تبیین اشتراکات و اختلافات دیدگاه هوفلد و شهید مطهری در این بحث می‌پردازیم.

۱) اشتراکات هوفلد و شهید مطهری در مسئله تلازم حق و تکلیف

مهم‌ترین اشتراکات این دو اندیشمند در مسئله تلازم حق و تکلیف به قرار زیر است:

۱. یکی از اشتراکات هوفلد و شهید مطهری، توجه جدی آن‌ها به مسئله «تلازم حق و تکلیف» است. این دو اندیشمند به عنوان دو چهره برجسته و مرجع در جهان غرب و اسلام، با جدیت فراوان در صدد تبیین معنای حق، اقسام حق و نیز کاربردهای آن برآمدند و پس از تبیین معنای حق و اقسام آن، در صدد بررسی یکی از مهم‌ترین مباحث مربوط به حق، یعنی تلازم حق و تکلیف برآمدند و با تحلیلی خاص، مسئله تلازم حق و تکلیف را مورد بررسی قرار دادند. هوفلد با تبیین اقسام چهارگانه حق، به بررسی تلازم هر یک از آن اقسام با تکلیف پرداخت و شهید مطهری با طرح سه گونه مختلف از تلازم حق و تکلیف به این مهم توجه کرد.

۲. اشتراک دیگر هوفلد و شهید مطهری، اعتقاد آن‌ها به اصل تلازم مصداقی حق و تکلیف است. همان‌طور که پیش‌تر بیان شد، مسئله تلازم حق و تکلیف، موافقان و مخالفانی دارد. هوفلد و شهید مطهری در این مسئله مشترک‌اند که هر دوی آن‌ها در دسته موافقان تلازم حق و تکلیف قرار دارند. البته این دو اندیشمند در جزئیات مسئله تلازم حق و تکلیف، اختلافاتی با هم دارند؛ ولی در اصل این مطلب که آن‌ها اصل تلازم مصداقی حق و تکلیف را پذیرفته‌اند و به همین جهت، جزء مخالفان و منکران تلازم حق و تکلیف به شمار نمی‌آیند، با یکدیگر مشترکند.

۳. از دیگر اشتراکات هوفلد و شهید مطهری آن است که هر دوی آن‌ها به «تلازم حق و تکلیف نسبت به افراد متعدد» اشاره کرده‌اند و آن را مورد بحث و بررسی قرار داده و به آن اعتقاد دارند. هوفلد حق ادعا را مستلزم تکلیف دیگری یا دیگران می‌داند و به عقیده او متعلق حق، در حق ادعا همواره طلب چیزی از دیگری است و صاحب حق در حق ادعا حق مطالبه از دیگری دارد و البته، دیگری نیز مکلف به انجام آن است. شهید مطهری نیز این نوع تلازم را پذیرفته است. هرچند شهید مطهری به دو نوع دیگر از انواع تلازم - یعنی «تلازم حق و تکلیف نسبت به فرد واحد در موضوع متعدد» و «تلازم فعلیت حق و انجام تکلیف» - نیز اشاره کرده است؛ اما هیچ‌یک از آن‌ها به سایر انواع تلازم حق و تکلیف نپرداختند و بحث تلازم حق و تکلیف را کامل نکردند.

۲) اختلافات هوفلد و شهید مطهری در مسئله تلازم حق و تکلیف

مهم‌ترین اختلاف هوفلد و شهید مطهری در مسئله تلازم حق و تکلیف به قرار زیر است:

۱. یکی از اختلافات هوفلد و شهید مطهری آن است که هوفلد، «آزادی» را به عنوان یکی از اقسام حق و قسیم حق ادعا، حق قدرت و حق مصونیت قرار داده است؛ در حالی که شهید مطهری، «آزادی» را اساساً حق نمی‌داند. به عقیده شهید مطهری،

آزادی نه یکی از اقسام حق است و نه قسیم دیگر اقسام حق؛ بلکه فوق حق است. به عقیده وی:

حقیقت این است که آزادی و مساوات را نمی‌توان حق فرض کرد. تعریف حق در مورد این‌ها صادق نیست؛ بلکه این‌ها حداکثر اموری هستند که نمی‌شود تکلیفی وضع کرد و آن‌ها را ممنوع کرد، نظیر ممنوعیت از نفس کشیدن؛ یعنی این قدر برای بشر ارزش دارند که نمی‌شود آن‌ها را از این‌ها ممنوع ساخت. همچنین مساوات در برابر قانون هم خودش حقی از حقوق نیست؛ زیرا اینکه قانون باید مساوی وضع شود و مساوی اجرا شود، خودش یک حقی در مقابل سایر حقوق نیست. به عبارت دیگر، هم حق و هم مالکیت از اموری است که به اشیاء خارج از وجود انسان تعلق می‌گیرد. همان‌طوری که نمی‌شود انسان مالک نفس خود باشد، نمی‌تواند بر نفس خود حق داشته باشد. بنابراین انواع آزادی‌ها هیچ کدام حقی و بهره‌ای نیست که آدمی بخواهد از چیزی بردارد؛ بلکه بهره‌ای است که از خودش می‌برد. معنی حق آزادی یعنی کسی حق ندارد که آزادی مرا از من سلب کند؛ همان‌طوری که آزادی یک انسان از لحاظ مالکیت به معنی این است که مملوک غیر نیست، نه به معنی این است که مالک خودش است. سایر آزادی‌ها هم همه از این قبیل است. پس آزادی‌ها هیچ کدام حق نیستند؛ بلکه فوق حق‌اند. علت اینکه در فقه اسلام در میان حقوق نامی از حق آزادی نیست، این نیست که در اسلام به حق آزادی معتقد نیستند؛ بلکه آزادی را فوق حق می‌دانند. پس اعتراض نشود که چرا آزادی جزء حقوق اولیه طبیعی در اسلام نام برده نشده (مطهری، ۱۳۸۲: ج ۳، ص ۲۴۳-۲۴۴).

به نظر می‌رسد دیدگاه شهید مطهری قابل دفاع و نزدیک‌تر به واقع است؛ بنابراین فیلسوفان بزرگی همچون فارابی، آزادی و اختیار را فطری و ذاتی انسان می‌دانند که انسان در درون وجود خودش آن را دارد و به وسیله آن هم می‌تواند افعال زیبا را انجام دهد و هم افعال زشت (ر.ک: فارابی، ۱۴۱۳ق: ص ۲۳۲-۲۳۳). از این رو، براساس این تفسیر، آزادی نمی‌تواند حقی

در کنار سایر حقوق باشد تا انسان را ممتاز از دیگران و صاحب بهره سازد؛ بلکه در طبیعت وجود او چنین قوه‌ای وجود دارد.

۲. اختلاف دیگری که میان هوفلد و شهید مطهری وجود دارد، آن است که هوفلد فقط به یک نوع تلازم حق و تکلیف یعنی «تلازم حق و تکلیف نسبت به افراد متعدد» اشاره کرده؛ ولی شهید مطهری به سه نوع تلازم حق و تکلیف یعنی «تلازم حق و تکلیف نسبت به فرد واحد در موضوع متعدد»، «تلازم حق و تکلیف نسبت به افراد متعدد» و «تلازم فعلیت حق و انجام تکلیف» پرداخته است و از این جهت، مباحث شهید مطهری در مسئله حق و تکلیف، نسبت به مباحث هوفلد کامل‌تر است.

۳. اختلاف دیگر هوفلد و شهید مطهری آن است که در همان تلازم حق و تکلیف نسبت به افراد متعدد که ناظر به تلازم حق یک موجود با تکلیف موجود دیگر است. هوفلد با تفکیک میان اقسام حق و تقسیم آن به ادعا، آزادی، قدرت و مصونیت، فقط حق ادعا را مستلزم تکلیف موجود دیگر می‌داند؛ در حالی که شهید مطهری در تلازم حق یک موجود با تکلیف موجود دیگر، تفکیکی میان اقسام حق قائل نشده و در جایی که به این نوع تلازم معتقد شده، اقسام حق را از یکدیگر تفکیک نکرده است.

۴. اختلاف دیگری که میان هوفلد و شهید مطهری وجود دارد، آن است که هرچند این دو اندیشمند، اصل تلازم حق و تکلیف را پذیرفته‌اند و به برخی از انواع تلازم نیز اشاره کرده‌اند؛ اما تمرکز اصلی آن‌ها در بحث تلازم حق و تکلیف با یکدیگر متفاوت است؛ زیرا تمرکز اصلی بحث هوفلد بر تلازم حق و تکلیف نسبت به افراد متعدد است و او با جدیت فراوان به این نوع تلازم پرداخته و تلازم حق و تکلیف را در این نوع بررسی کرده است؛ در حالی که شهید مطهری، تمرکز اصلی خود را بر تلازم حق و تکلیف نسبت به فرد واحد در موضوع متعدد قرار داده است و در آثار مختلف خود، اهتمام ویژه‌ای به این نوع داشته و در بیشتر موارد از آن بحث کرده است.

نتیجه‌گیری

در این مقاله، پس از تعریف مفاهیم حق، تکلیف و تلازم، دیدگاه‌های هوفلد و شهید مطهری تبیین شد. هوفلد با تقسیم حق به «حق ادعا، حق آزادی، حق قدرت و حق مصونیت» بر این باور است که تنها «حق ادعا»، از آن رو که ناظر به رفتار دیگری است و متعلق آن مطالبه امری از دیگری به شمار می‌آید، مستلزم تکلیف است؛ در حالی که سایر اقسام حق، به سبب آنکه ناظر به رفتار خود صاحب حق‌اند و متعلق آن‌ها فعل صاحب حق است، نه مطالبه از دیگری، مستلزم تکلیف نیستند. اما شهید مطهری معتقد به سه نوع تلازم حق و تکلیف بود: «تلازم حق و تکلیف نسبت به فرد واحد در موضوع متعدد»، «تلازم حق و تکلیف نسبت به افراد متعدد» و «تلازم فعلیت حق و انجام تکلیف».

در بررسی تطبیقی دیدگاه این دو اندیشمند درباره تلازم حق و تکلیف نیز به اشتراکات و اختلافاتی رسیدیم. اشتراکات آن‌ها عبارت است از: توجه جدی آن‌ها به مسئله تلازم حق و تکلیف، اعتقاد آن‌ها به اصل تلازم مصداقی حق و تکلیف، و اعتقاد به تلازم حق و تکلیف نسبت به افراد متعدد.

اختلاف آن‌ها عبارت است از: نخست، هوفلد، «آزادی» را به عنوان یکی از اقسام حق قرار داده؛ در حالی که شهید مطهری، «آزادی» را نه یکی از اقسام حق، بلکه فوق حق می‌داند. دوم، هوفلد فقط به یک نوع تلازم حق و تکلیف یعنی «تلازم حق و تکلیف نسبت به افراد متعدد» اشاره کرده؛ ولی شهید مطهری به سه نوع تلازم حق و تکلیف یعنی «تلازم حق و تکلیف نسبت به فرد واحد در موضوع متعدد»، «تلازم حق و تکلیف نسبت به افراد متعدد» و «تلازم فعلیت حق و انجام تکلیف» پرداخته است. سوم، در میان اقسام حق، فقط حق ادعا را مستلزم تکلیف موجود دیگر می‌داند؛ در حالی که شهید مطهری در تلازم حق یک موجود با تکلیف موجود دیگر، تفکیکی میان اقسام حق قائل نیست. چهارم، تمرکز اصلی بحث هوفلد، مسئله تلازم حق و تکلیف نسبت

به افراد متعدد است؛ ولی تمرکز اصلی شهید مطهری بر تلازم حق و تکلیف نسبت به فرد واحد در موضوع متعدد است.

پی‌نوشت

۱. برخی استعمال واژه حق در این معانی را مشترک لفظی می‌دانند و برخی دیگر آن را مشترک معنوی می‌دانند؛ به نحوی که همه آن‌ها در یک معنای جامع قابل جمع‌اند. ظاهر کتاب‌های لغوی آن است که حق در آن معانی به صورت اشتراک لفظی به کار رفته است؛ ولی محقق اصفهانی مدعی آن است که حق، مشترک معنوی است و همه معانی لغوی به یک معنا قابل ارجاع‌اند و آن معنا نیز «ثبوت» است (ر.ک: اصفهانی، ۱۴۱۸ق: ج ۱، ص ۳۸).
۲. «law» به معنای قانون و «jurisprudence» به معنای علم حقوق است.
۳. در میان اندیشمندان اسلامی، علامه طباطبایی حق را به اختصاص یا امتیاز معنا کرده است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ج ۲، ص ۵۴) و در میان اندیشمندان غربی نیز برخی حق را به امتیاز معنا کرده‌اند (Robert Audi, ۱۹۹۵, p. ۶۹۵).
۴. در اینجا اختصاص و خصوصیت به یک معنا به کار رفته است.
۵. به جز موارد یادشده که میان همه مشترک است، مصادیقی از حق قدرت وجود دارد که مخصوص برخی افراد است؛ مانند حق ریاست دادگاه برای قاضی یا حق تجویز نسخه برای پزشک (P. Pojman, ۲۰۰۳, p. ۱۶۴; Jones, ۱۹۹۴, p. ۲۳).

فهرست منابع

قرآن کریم.

- ابن اثیر، مبارک بن محمد (۱۳۶۷)، النهایة فی غریب الحدیث والأثر، محقق و مصحح: محمود محمد طناحی، طاهر احمد زاوی، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
- ابن درید، محمد بن حسن (۱۹۸۸م)، جمهرة اللغة، بیروت: دارالعلم للملایین.

ابن فارس، احمد بن فارس (۱۴۰۴ق)، معجم مقاییس اللغة، محقق و مصحح: عبدالسلام محمد هارون، قم: مكتبة الاعلام الإسلامی.

ابن منظور، محمد بن مكرم (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، بیروت: دار صادر.

ازهری، محمد بن احمد (۱۴۲۱ق)، تهذیب اللغة، بیروت: دار إحياء التراث العربي.

اصفهانى، محمدحسین (۱۴۱۸ق)، حاشیة كتاب المكاسب، تحقیق: عباس محمد آل سباع قطیفی، بی جا: المحقق.

جوادى آملی، عبدالله (۱۳۸۸)، حق و تکلیف در اسلام، محقق: مصطفی خلیلی، قم: مرکز نشر اسراء. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۳۷۶ق)، الصحاح: تاج اللغة وصحاح العربية، محقق و مصحح: احمد عبد الغفور عطار، بیروت: دارالعلم للملایین.

صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۹۸۱م)، الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الاربعة، بیروت: دار إحياء التراث.

طالبی، محمدحسین؛ حسینی نسب، سیدمصطفی (۱۳۸۸)، «تبیین حق از نگاه هوفلد»، مجله حکومت اسلامی، ش ۵۱، ص ۱۵۵-۱۸۸.

طباطبایی، محمدحسین (۱۴۱۷ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسیین حوزه علمیه.

طباطبایی، محمدرضا (۱۳۷۳)، صرف ساده به ضمیمه صرف مقدماتی، قم: دارالعلم.

فارابی، محمد بن محمد (۱۴۱۳ق)، الأعمال الفلسفية، بیروت: دارالمناهل.

فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹ق)، کتاب العین، قم: نشر هجرت.

مدرس افغانی، محمدعلی (۱۳۶۵)، جامع المقدمات، قم: هجرت.

مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۴)، حقوق و سیاست در قرآن (مشکات)، نگارش: محمد شهبازی، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۶)، نظریه حقوقی اسلام (مشکات)، تحقیق و نگارش: محمد مهدی

نادری قمی و محمد مهدی کریمی نیا، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

مطهری، مرتضی (۱۴۰۳ق)، بررسی اجمالی مبانی اقتصاد اسلامی، تهران: حکمت.

مطهری، مرتضی (۱۳۸۹)، بیست گفتار، تهران: صدرا.

مطهری، مرتضی (۱۳۶۸)، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، تهران: صدرا.

مطهری، مرتضی (۱۳۸۲)، یادداشت‌های استاد مطهری، تهران: صدرا.

Audi, R. (Ed.). (1995). *The Cambridge Dictionary of Philosophy*. Cambridge: Cambridge University Press.

BBC English (Ed.). (1993). *BBC English Dictionary*. London: HarperCollins Publishers.

Heywood, Andrew. (2004). *Political Theory: An Introduction* (3rd ed.). New York: Palgrave Macmillan.

Hohfeld, Wesley Newcomb. (1919). *Fundamental Legal Conceptions as Applied in Judicial Reasoning*. London: Yale University Press.

Jones, Peter. (1994). *Rights*. New York: St. Martin's Press.

Morris, William (Ed.). (1973). *The Heritage Illustrated Dictionary of the English Language* (4th ed.). New York: American Heritage Publishing Co., Inc.

Pojman, Louis. (2003). *Global Political Philosophy*. New York: McGraw-Hill.

White, Alan R. (1985). *Rights*. New York: Oxford University Press.

Random House (Ed.). (1996). *Webster's Encyclopedic Unabridged Dictionary of the English Language*. New York: Gramercy Books.

Raz, Joseph. (1986). *The Morality of Freedom*. New York: Oxford, Clarendon Press.

Waldron, Jeremy. (1993). "Rights." In *A Companion to Contemporary Political Philosophy*, edited by Robert E. Goodin and Philip Pettit, 1–20. Oxford: Blackwell.

Wellman, Carl. (2001). "Concepts of Right." In *Encyclopedia of Ethics*, edited by C. Becker and B. Becker, 3rd ed. New York: Routledge.

References

Arabic and Persian Sources

The Holy Qur'an.

Al-Azharī, Muḥammad ibn Aḥmad. 1421 AH. *Tahdhīb al-lughah*. Beirut: Dār Iḥyā' al-Turāth al-'Arabī.

- Al-Fārābī, Muḥammad ibn Muḥammad. 1413 AH. *Al-A'māl al-falsafīyah*. Beirut: Dār al-Manāhil.
- Al-Farāhīdī, Khalīl ibn Aḥmad. 1409 AH. *Kitāb al-'ayn*. Qom: Nashr Hijrat.
- Ibn al-Athīr, Mubārak ibn Muḥammad. 1367 Sh. *Al-Nihāyah fī gharīb al-ḥadīth wa-al-athar*. Edited by Maḥmūd Muḥammad Ṭanāḥī and Ṭāhir Aḥmad Zāwī. Qom: Mu'assasah-yi Maṭbū'āt Ismā'īlīyān.
- Ibn Durayd, Muḥammad ibn al-Ḥasan. 1988. *Jamharat al-lughah*. Beirut: Dār al-'Ilm lil-Malāyīn.
- Ibn Fāris, Aḥmad ibn Fāris. 1404 AH. *Mu'jam maqāyīs al-lughah*. Edited by 'Abd al-Salām Muḥammad Hārūn. Qom: Maktabat al-I'lām al-Islāmī.
- Ibn Manẓūr, Muḥammad ibn Mukarram. 1414 AH. *Lisān al-'Arab*. Beirut: Dār Sādir.
- Al-Iṣfahānī, Muḥammad Ḥusayn. 1418 AH. *Ḥāshiyat Kitāb al-Makāsib*. Edited by 'Abbās Muḥammad Āl Sibā' al-Qaṭīfī. N.p.: al-Muḥaqqiq.
- Jawādī Āmulī, 'Abd Allāh. 1388 Sh. *Ḥaqq va taklīf dar Islām*. Edited by Muṣṭafā Khalīlī. Qom: Markaz-i Nashr-i Isrā'.
- Al-Jawharī, Ismā'īl ibn Ḥammād. 1376 AH. *Al-Ṣiḥāḥ: Tāj al-lughah wa-ṣiḥāḥ al-'Arabīyyah*. Edited by Aḥmad 'Abd al-Ghafūr 'Aṭṭār. Beirut: Dār al-'Ilm lil-Malāyīn.
- Miṣbāḥ Yazdī, Muḥammad Taqī. 1386 Sh. *Nazarīyah-yi ḥuqūqī-yi Islām (Mishkāṭ)*. Edited and written by Muḥammad Maḥdī Nādirī Qumī and Muḥammad Maḥdī Karīmī Niyā. Qom: Intishārāt-i Mu'assasah-yi Āmūzishī va Pazhūhishī Imām Khumaynī (rah).
- Miṣbāḥ Yazdī, Muḥammad Taqī. 1384 Sh. *Ḥuqūq va siyāsāt dar Qur'ān (Mishkāṭ)*. Written by Muḥammad Shahrābī. Qom: Intishārāt-i Mu'assasah-yi Āmūzishī va Pazhūhishī Imām Khumaynī (rah).
- Mudarris Afghānī, Muḥammad 'Alī. 1365 Sh. *Jāmi' al-muqaddamāt*. Qom: Hijrat.
- Muṭahharī, Murtaḍā. 1368 Sh. *Majmū'ah-yi āthār-i Ustād-i Shahīd Muṭahharī*. Tehran: Ṣadrā.
- Muṭahharī, Murtaḍā. 1382 Sh. *Yāddāshṭ'hā-yi Ustād Muṭahharī*. Tehran: Ṣadrā.
- Muṭahharī, Murtaḍā. 1389 Sh. *Bīst guftār*. Tehran: Ṣadrā.
- Muṭahharī, Murtaḍā. 1403 AH. *Barrasī-yi ijmālī-yi mabānī-yi iqtisād-i Islāmī*. Tehran: Ḥikmat.
- Ṣadr al-Dīn al-Shīrāzī, Muḥammad ibn Ibrāhīm. 1981. *Al-Ḥikmah al-muta'āliyah fī al-asfār al-'aqlīyah al-arba'ah**. Beirut: Dār Ihya' al-Turāth.
- Ṭabāṭabā'ī, Muḥammad Ḥusayn. 1417 AH. *Al-Mīzān fī tafsīr al-Qur'ān*. Qom: Daftar-i Intishārāt-i Islāmī, Jāmi'ah-yi Mudarrīsīn-i Ḥawzah-yi 'Ilmīyah.

- Ṭabāṭabā'ī, Muḥammad Riḍā. 1373 Sh. *Ṣarf-i sādah bi-zamīmah-yi ṣarf-i muqaddamātī*. Qom: Dār al-‘Ilm.
- Ṭālibī, Muḥammad Ḥusayn, and Sayyid Muṣṭafā Ḥusaynī Nasab. 1388 Sh. “Tabyīn-i ḥaqq az nigāh-i Hohfeld.” *Majallah-yi Hukūmat-i Islāmī*, no. 51: 155–88.

English Sources

- Audi, R., ed. 1995. *The Cambridge Dictionary of Philosophy*. Cambridge: Cambridge University Press.
- BBC English, ed. 1993. *BBC English Dictionary*. London: HarperCollins Publishers.
- Heywood, Andrew. 2004. *Political Theory: An Introduction*. 3rd ed. New York: Palgrave Macmillan.
- Hohfeld, Wesley Newcomb. 1919. *Fundamental Legal Conceptions as Applied in Judicial Reasoning*. London: Yale University Press.
- Jones, Peter. 1994. *Rights*. New York: St. Martin’s Press.
- Morris, William, ed. 1973. *The Heritage Illustrated Dictionary of the English Language*. 4th ed. New York: American Heritage Publishing Co., Inc.
- Pojman, Louis. 2003. *Global Political Philosophy*. New York: McGraw-Hill.
- Random House, ed. 1996. *Webster’s Encyclopedic Unabridged Dictionary of the English Language*. New York: Gramercy Books.
- Raz, Joseph. 1986. *The Morality of Freedom*. New York: Oxford, Clarendon Press.
- Waldron, Jeremy. 1993. “Rights.” In *A Companion to Contemporary Political Philosophy*, edited by Robert E. Goodin and Philip Pettit, 1–20. Oxford: Blackwell.
- Wellman, Carl. 2001. “Concepts of Right.” In *Encyclopedia of Ethics*, edited by C. Becker and B. Becker, 3rd ed. New York: Routledge.
- White, Alan R. 1985. *Rights*. New York: Oxford University Press.